

«توطئه قتل پیامبر» و «صحیفه ملعونه»: بررسی و اعتبار سنجی روایتی در منابع

متأخر شیعی^۱

سید علیرضا موسوی اطهر^۲

کارشناس ارشد مرکز علوم حدیث، قم، ایران

چکیده

روایتی بلند مشتمل بر ذکر ماجرای توطئه برای قتل پیامبر و پیمانی با عنوان «صحیفه ملعونه» منسوب به حدیفه یمانی، یکی از صحابه پیامبر، در منابع متأخر شیعی موجود است. منابعی که این روایت در آنها آمده: نزهة الکرام و بستان العوام، إرشاد القلوب دیلمی، التهابة نیران الاحزان و الیقین سید بن طاووس است به قرن هفتم و پس از آن برمی گردند. در این مقاله این روایت از جنبه های سندی و محتوایی بررسی شده تا میزان اعتبار آن سنجیده شود. بنابر ارزیابی صورت گرفته، افزون بر متأخر بودن منابع، در اسناد این روایت کاستی هایی از جمله برهم ریختگی، ناشناختگی و ضعف راویان نمایان است. در محتوای آن نیز، شواهدی بر ساختگی بودن قالب و ساختار آن وجود دارد که نشان می دهد این گزارش احتمالاً بر اساس تصویرسازی کاتب یا کاتبان نوشته شده است. کاتب اگرچه از منابع متقدم بهره برده، اما روایت او با چندین گزارش دیگر پیرامون زمان ترور پیامبر و مکان نگارش پیمان نامه بدست منافقین مخالفت دارد. از این رو، دو احتمال برای گزارش مذکور در نظر گرفته می شود. نخست آنکه کلیت گزارش برگرفته از متون دیگر برجامانده و ناموجود می باشد و کاتب دست به سندسازی زده یا آنکه بخشی از آن دارای اصالت بوده و توسط افرادی پرورمانده شده که در فرض هر صورت، متن برجامانده قابل اعتماد نیست.

کلیدواژه ها: صحیفه ملعونه، توطئه قتل پیامبر، عقبه هرشی، منافقین.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۱۵

۲. رایانامه: alirezamosaviathar71@gmail.com

مقدمه

در برخی منابع، روایتی نقل شده که در آن از توطئه‌ای برای قتل پیامبر و طرح و پیمانی به نام «صحیفه ملعونه» از سوی منافقان سخن رفته است. شماری از منابع متأخر شیعی نسخه‌ای از این روایت منسوب به یکی از صحابه پیامبر، حدیفه یمانی، به دست داده‌اند که بسیار طولانی و مفصل است. محمد انصاری در کتاب بلندترین داستان غدیر به روایت حدیفه یمانی برای یک جوان ایرانی در مدائن این روایت را به فارسی برگردانده و به ذکر بعضی شواهد و مؤیدات آن بسنده کرده، اما به مشکلات سندی و محتوایی آن نپرداخته است. این مقاله ضمن بررسی سندی و محتوایی این روایت، به سنجش اعتبار آن می‌پردازد.

بررسی سندی

روایت حدیفه در هیچ یک از مصادر نخستین یافت نمی‌شود. نزهة الکرام و بستان‌العوام^۳، ارشاد القلوب دیلمی^۴، التهاب نیران الاحزان^۵ و الیقین سید بن طاووس که به صورت مختصر

۳. کتابی فارسی نوشته جمال الدین محمد بن حسین بن حسن الرازی (سده ۷ق)، درباره زندگی پیامبر، ائمه است و نیز به احتجاجات و معجزات آنان و برخی حوادث دوران ایشان می‌پردازد.

۴. در انتساب بخش دوم کتاب به دیلمی که گزارش حدیفه نیز در این بخش جای گرفته، اختلاف بین اهل علم وجود دارد که بعضی انتساب را قبول کرده و بعضی رد نموده‌اند (حر عاملی، بی تا: ۷۷/۲؛ آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۵۱۷/۱؛ آفندی، ۱۴۳۱: ۳۴۰/۱؛ طلایی و اسد بیگی، ۱۳۹۹: ۱۰۵/۴۱). ناگفته نماند، متن ارشاد القلوب نیز شامل افزوده‌هایی است که در دو منبع دیگر یعنی نزهة الکرام و التهاب نیران الاحزان وجود ندارد و حتی برای رفع مشکلات نیز در برخی مواقع در متن گزارش دخل و تصرف کرده است. برای نمونه در نزهة الکرام و التهاب نیران الاحزان چنین آمده که بریده صحابی پیامبر پس از ماجرای سقیفه به شام بازگشت و در آن جا از دنیا رفت، اما در ارشاد القلوب گفته شده او به خراسان کوچ می‌کند و به دیار باقی می‌شتابد. این با گزارش تراجم‌نویسان که آورده‌اند بریده در دوران خلافت یزید در مرو از دنیا می‌رود، مطابقت دارد و به نظر می‌رسد نویسنده برای هماهنگی بین گزارش‌ها متن را تغییر داده است (رازی، بی تا: ۲۰۷/۱؛ التهاب نیران الاحزان، ۱۴۲۸: ۳۷؛ دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۲۷/۲؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۴۱۸/۱). نمونه دیگر، آنکه تنها نوشته‌ای که بر دوبرار ترور پیامبر در زمان‌های مختلف تصریح دارد در ارشاد القلوب آمده در حالیکه در منابع موجود گزارش حدیفه چنین متنی وجود ندارد (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۳۰/۲).

۵. نویسنده این کتاب که در زمینه مناقب و تاریخ معصومان است، ناشناخته است (خدایاری و پور اکبر، ۱۳۹۰: ۱۴۵).

و کوتاه بخشی از روایت حدیفه را نقل کرده، از نخستین منابعی هستند که به گزارش حدیفه پرداخته‌اند. طرق نقل این روایت، جز إرشاد القلوب دیلمی که به صورت مرسل نقل کرده (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۲۱/۲) و تنها در میانه حدیث در چندجا به فردی به نام عبدالله بن سلمه اشاره می‌کند و تمام داستان را از جانب او به تصویر می‌کشد (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۲۷/۲، ۳۴۳)، به ترتیب اینگونه است:

۱. طریق نزهة الكرام و التهابة نيران الاحزان

«ابو محمد حامد بن محمد بن المسعود روایت از حسن بن محمد السیرافی کند از ولید بن عباس المنصوری از حسن بن محمد یزدجردی از محمد بن احمد، از پدرش، از جدش، از عثمان بن سعید الاشج، از عبد الله بن حارث الاسلمی، از اعمش، از شقیق بن عبدالله الانصاری...» (رازی، بی تا: ۲۰۱/۱).

در این سلسله سند به جز سلیمان بن مهران معروف به اعمش (۱۴۸هـ) که از روایان شناخته شده در مصادر رجالی و روایی است و علمای عامه او راستوده‌اند (ابن حجر، ۱۳۲۵: ۲۲۲/۴)، باقی افراد با مشکلات قابل توجه‌ای روبرو هستند. در این طریق همه روایان بعد از اعمش ناشناس هستند و در مصادر رجالی اطلاعی از آنان وجود ندارد. ضمن آنکه در ذکر نام شقیق بن عبدالله الانصاری نیز تصحیف رخ داده که درست آن شقیق بن عبدالله بن سلمه انصاری می‌باشد. زیرا با همین ترکیب بندی در کتاب التهابة نيران الاحزان با اختلافی سند روایت به حدیفه رسیده است. سندی که این کتاب آورده چنین است: حدثنا الشيخ الفقيه ابو

فیض کاشانی، ۱۳۷۱: ۵۷). از قرائن درونی و بیرونی کتاب پیداست مؤلف بین قرن هفتم و یازدهم هجری می‌زیسته و سعی کرده با محور قرار دادن گزارش حدیفه و ادغام آن با گزارش‌های مرتبط تاریخی و حدیثی، شکل داستانی به اواخر عمر پیامبر بدهد تا داستانی مأنوس و کامل از اواخر عمر پیامبر (ص) به مخاطب ارائه کند، چنانکه در مقدمه کتاب بر همین قصد اذعان کرده است. از این رو، گزارش حدیفه به صورت یکپارچه در التهابة نيران الاحزان گنجانده نشده بلکه با درآمیختن با گزارش‌های دیگر، بر هم ریخته شده و حتی بخش‌هایی از آن که همسو با هدف اصلی کتاب نیست حذف گردیده است.

محمد حامد بن محمد المسعودی عن عبدالله بن الحارث السلمی، عن الأعمش عن شقیق البلخی عن عبدالله بن سلمه الأنصاری عن حذیفه... (التهاب نیران الاحزان، ۱۴۲۸: ۴). با مقایسه طریق دو کتاب مذکور، به وضوح پیداست علاوه بر ناشناخته بودن راویان، در سند یک آشفستگی به چشم می‌آید. در سند نزهة الکرام بین راوی نخست و عبدالله بن الحارث چند راوی واسطه قرار گرفته که فاصله زمانی بین دو راوی را تلقی می‌نماید؛ درحالی که در سند التهاب نیران الاحزان، راوی نخست بدون ذکر واسطه به طور مستقیم از او نقل روایت می‌کند. به هر روی جز اعمش، دو راوی دیگر یعنی شقیق و عبدالله بن سلمه نیز از راویان شناخته شده در مصادر رجالی و روایی هستند. شقیق بن سلمه معروف به اَبی وائل از نخستین‌های تابعین، در زمره کسانی واقع می‌شود که پیامبر را درک کرد، اما مصاحبتی با او نداشته است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۶۹/۹). مصادر رجالی عامه همگی به وثاقت او اتفاق نظر دارند (مزی، ۱۴۰۰: ۵۴۸/۱۲) و با توجه به گزارش‌ها، با وجود مبادرت به دوستی امیرالمؤمنین در گذر زمان گرایش به عثمانیه پیدا کرد (ثقفی، ۱۴۱۰: ۳۸۵/۲: خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۷۱/۹: طبری آملی، ۱۴۱۵: ۲۰۷).

فارغ از این، در سند التهاب نیران الاحزان از فردی به نام شقیق بلخی نامبرده که تنها به ابوعلی، شقیق بن ابراهیم ازدی بلخی مطابقت می‌کند (۱۹۴/۱۷۴/۱۵۳ هـ) که از صوفیان بنام سده دوم است و بنا بر برخی شواهد گویا نزد امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) شرفیاب شده بود (قشیری، بی تا: ۳۸۴/۲؛ صدر، ۱۴۲۹: ۱۶۱/۳). این فرد هرچند از معاصرین اعمش به حساب می‌آید اما به دلایلی نمی‌توان انتساب خبر حذیفه به وی را درست دانست و به نظر باید وصف «البلخی» در سند افزوده باشد. چرا که از جمله مشایخی که برای شقیق بلخی نام برده اند، ابراهیم بن ادهم (۱۶۱ هـ) و اسرائیل بن یونس السبعی (۱۶۲ هـ) است (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۳۱/۲۳؛ صفدی، ۱۴۰۱: ۱۷۳/۱۶) که از جمله شاگردان اعمش به حساب می‌آیند (ابن ابی حاتم، ۱۲۷۱: ۸۷/۲؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۳۱/۲۱، ۲۳/۷). بر همین اساس، نه تنها نقل مستقیم اعمش از بلخی بخاطر فاصله طبقاتی که با یکدیگر دارند نادرست است،

که نقل مستقیم از عبدالله بن سلمه نیز بسیار بعید شمرده می‌شود؛ درحالی‌که از طرف مقابل، شقیق بن سلمه روایت فراوانی از حدیثه دارد و اعمش نیز بسیار از وی نقل روایت کرده‌است (بخاری، ۱۴۲۲: ۵۴/۱). بنا بر این، گویی سهوی در نسخ کتاب التهاب نیران الاحزان صورت گرفته و احتمال آنکه نساخ یا مؤلف به صورت اجتهادی وصف «بلخی» را آورده باشند بعید نیست.

اما راوی مهم و اصلی سند، عبدالله بن سلمه مرادی کوفی است که از اصحاب امیرالمؤمنین شمرده شده (طوسی، رجال، ۱۳۷۳: ۷۸) و از برخی صحابه مانند حدیثه بن یمان نقل روایت دارد (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۴۶۷/۹). برخلاف چندین روایت از او که در تمجید خلفاء در کتب عامه آورده شد (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۷۱/۳۰، ۱۰۸/۳۹)، در کتاب المسترشد به وی نسبت رفض داده‌اند (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۱۹۱) که به نظر جزو شیعیان امامی قلمداد می‌شود. مصادر رجالی عامه در توصیف او اختلاف نظر دارند. بعضی او را ثقه و صدوق دانسته و بعضی تبعیت از احادیث وی را ناصواب و روایاتش را ضعیف شمرده‌اند (ابن حجر، ۱۳۲۵: ۲۴۱/۵). گفتنی است بعضی تنها شاگرد او را عمرو بن مره جملی که عمده روایات از طریق همین راوی انتقال پیدا کرده، دانسته‌اند که شاید سند گزارش حدیثه را بر مخاطره گرداند (ابن حجر، ۱۳۲۵: ۲۴۱/۵) اما با اخبار افرادی از او، این گفته مردود شمرده می‌شود (مدینی، ۱۴۲۰: ۶۳؛ شافعی بزاز، ۱۴۱۷: ۱۱۳/۱؛ ابویعلی، ۱۴۰۴: ۳۷/۲). این هم ناگفته نماند که عبدالله بن سلمه توصیف به «انصاری» شده درحالی‌که در هیچ یک از منابع بر جامانده چنین توصیفی برای او مشاهده نشده‌است. از این رو، به نظر می‌رسد این انتساب برای حدیثه بوده و در نسخ خطی جا به جایی صورت گرفته‌است.^۶

۶. اگرچه حدیثه از مهاجرینی بود که از مکه به مدینه آمد ولی پیامبر او را بین مهاجر و انصار مخیر نمود و او نیز نصرت را انتخاب کرد (ابن قتیبۀ دینوری، ۱۹۹۲: ۲۶۳/۱).

۲. طریق کتاب‌الیقین سید بن طاووس

مهم‌ترین سند این روایت در کتاب‌الیقین سید بن طاووس آمده است (ابن طاووس، ۱۴۱۳: ۳۸۶). وی که نخست گستردگی و طولانی بودن روایت را متذکر می‌شود، سپس به صورت مختصر به بخشی از روایت که در خبر طولانی حذیفه قابل پیگیری است (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۲۷/۲) اشاره کرده، سند را به صورت مجزا این‌گونه می‌آورد:

حدثني عمي السعيد الموفق أبو طالب حمزة بن محمد بن أحمد بن شهريار الخازن رحمه الله - بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ص في شهر الله الأصم رجب من سنة أربع و خمسين و خمسمائة قال حدثني خالي السعيد - أبو علي الحسن بن محمد بن علي عن والده السعيد أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي المصنف رضي الله عنهما عن الحسين بن عبيد الله و أحمد بن عبدون و أبي طالب بن عزور و أبي الحسن الصقال عن أبي المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشيباني - قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن زكريا المحاربي قال حدثنا أبو طاهر محمد بن تسنيم الحضرمي قال حدثنا علي بن أسباط عن إبراهيم بن أبي البلاد عن فرات بن أحنف عن عبد الله بن هند الجملي عن عبيد الله بن سلمة.^۷

ناگفته پیداست که سند این روایت نیز به عبدالله بن سلمه مرادی منتهی می‌گردد که وصف آن در گذشته بیان شد. ولی در این مجال به راویان دیگر خواهیم پرداخت.

حمزه بن شهريار خازن نخستین راوی این سند که از جهت مادری نوه شیخ طوسی محسوب می‌شود، به بزرگان و اجداد شیعه یاد می‌شود (أفندی، ۱۴۳۱: ۲۰۱/۲). استاد ودایی او ابوعلی حسن بن محمد طوسی نیز دارای وثاقت و از بزرگان شیعه نامیده‌اند (منتجب‌الدین، ۱۳۶۶: ۴۶). و او نیز گزارش را از پدرش شیخ طوسی که از بزرگان شیعه به حساب می‌آید دریافته است. شیخ طوسی این روایت را از چهار نفر از مشایخ خود که در اُمالی بسیار از آنان نقل کرده، روایت می‌کند (طوسی، ۱۴۱۴: ۴۴۵) که بسی جای تعجب دارد که چرا با وجود

۷. تذکر: عبيدالله بن سلمه تصحيف شده عبدالله بن سلمه است.

اهمیت گزارش حذیفه، این مهم را در کتاب اُمالی خود جای نداده است. دو تن از آنان، ابوطالب بن اُبی عزور و ابن صقال در مصادر رجالی ترجمه ای برای آنان یافت نمی شود. دو تن دیگر، غضائری و ابن عبدون نیز هرچند در مصادر رجالی شناخته شده هستند اما توثیقی برای آنان وجود ندارد و مرحوم خویی در معجم رجال درصدد آن برآمد تا ناظر به شاگردی نجاشی نزد این افراد، آنان را توثیق نماید (خویی، ۱۴۱۰: ۱۹/۶، ۱۴۳/۲).

أبو المفضل محمد بن عبدالله شیبانی کوفی از راویان معروف و شناخته شده دیگری است که در آثار امامیه روایات وی به ویژه در کتاب اُمالی شیخ طوسی به طور گسترده بازتاب پیدا کرده است. با این حال، مصادر رجالی در صدد تضعیف او برآمده و برخی او را متهم به جعل کرده (خویی، ۱۴۱۰: ۲۴۴/۱۶) و حتی بعضی، شواهدی دال بر سند سازی او پیدا کرده اند (ذاکری، اکبری، ۱۴۰۰: ۴۳). اما مشایخ واسطه و بی واسطه او تا فرات بن اُحنف همگی در کتب رجال دارای وثاقت هستند (خویی، ۱۴۱۰: ۱۵۹/۱۷، ۲۶۰/۱۱، ۲۹۹/۱۴، ۱۸۹/۱).

فرات در کتاب رجال طوسی متهم به غلو شده و ابن غضائری رجالی سرشناس افزون بر این، کذاب نیز خوانده است (خویی، ۱۴۱۰: ۲۵۳/۱۳). در رجال عامه هم با وجود صالح الحدیث خواندن بعضی او را از غلات شیعه دانسته اند (ابن حجر، ۱۳۹۰: ۴۲۹/۴).

در وصف آخرین راوی یعنی عبدالله بن عمرو بن هند الجملی کوفی از قبیله مراد که هم طایفه با عبدالله بن سلمه است، نیز اختلاف نظر وجود دارد. ابن حبان او را در الثقات آورده (ابن حبان، ۱۴۳۱: ۲۱/۵) و ابن حجر توصیف به صدوق کرده (ابن حجر، ۱۴۰۶: ۳۱۶)، اما دارقطنی او را ضعیف دانسته است (ذهبی، ۱۳۸۲: ۴۶۹/۲). نکته حائز اهمیت اینکه تنها راوی و مروی عنه او در مصادر رجالی عوف بن ابی جمیله اُعرابی و امیرالمؤمنین ذکر شده (ابن حجر، ۱۳۲۵: ۳۴۰/۵)، اما با این وجود، بنا بر گزارشی از امام باقر نیز روایت کرده است (طوسی، ۱۴۱۴: ۶۳۶).

به هر روی، اسناد گزارش حذیفه بدلائلی از جمله ناشناختگی و ضعف راویان ضعیف

به حساب می‌آیند و در انتساب این گزارش به حذیفه خدشه وارد است. حتی با توجه به نقل معتبری که از طریق اعمش به عبد الله بن سلمه می‌رسد و به صورت کوتاه شب ترور را از زبان حذیفه بازگو می‌نماید نیز در اثبات انتساب گزارش طولانی به حذیفه نارساست. زیرا نقل پیش رو، هرچند می‌تواند یک عقبه تاریخی برای بخشی از گزارش حذیفه شکل دهد اما بی شک ملحقات و زیادات در متن را تأیید نمی‌کند و همواره نگرانی در اعتبار کلیت گزارش منسوب به حذیفه وجود دارد.

این نقل که طبرانی در کتاب خود آورده بدین گونه است:

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ هَارُونَ، ثنا إِسْحَاقُ بْنُ زَاهَوِيٍّ، نا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، ثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ عِيَّاشٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْةٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: إِنِّي لَأَجِدُ بِرِمَامِ نَاقَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْوَدَهُ، وَعَمَّارٌ يَسُوقُ بِهِ، وَأَنَا أَسُوقُ بِهِ، إِذِ اسْتَقْبَلْنَا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مُتَلَمِّمِينَ قَالَ: «هُؤُلَاءِ الْمُنَافِقُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَبْعَثُ إِلَيَّ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَتَقْتُلُهُ، فَقَالَ: «أَكْرَهُ أَنْ يَتَحَدَّثَ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ، وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِينَهُمُ بِالذَّبِيلَةِ»، قُلْنَا: وَمَا الذَّبِيلَةُ؟ قَالَ: «شِهَابٌ مِنْ نَارٍ يَوْضَعُ عَلَى نِيَاطِ قَلْبِ أَحَدِهِمْ فَيَقْتُلُهُ».^۸ (طبرانی، ۱۴۱۵: ۱۰۲/۸)

بررسی دلالی

گزارش حذیفه وقائع و اتفاقات تاریخی را به سبک متفاوتی نقل کرده و برخلاف ضعف سندی، از حیث مضمونی بخش‌هایی از آن در منابع و گزارش‌های متعددی قابل پیگیری

۸. ناگفته نماند، عمرو بن مره روایت مذکور را از طریق ابی البختری سعید بن فیروز از حذیفه نیز نقل کرده است. (بیهقی، ۱۴۰۸: ۲۶۰/۵). دو احتمال وجود دارد. نخست آنکه حذیفه این روایت را به ابوالبختری نیز انتقال داده یا آنکه بنا بر قرآنی اعمش گاهاً با شک و تردید به هردو راوی نسبت می‌داده و راویان بعد گویا بدون هیچ گونه تذکری به هردو منتسب می‌کردند (احمد بن حنبل، ۱۴۰۳: ۵۶۵/۲). از جهتی نیز هردوی آنان راویان واسطه بین عمرو بن مره و حذیفه هستند که ترجیح هرکدام بلامرجح است.

است. اما بی‌تردید این مؤیدات زمانی ارزش چندانی دارد که مشکلات عمیق و گسترده‌ای عارض آن نگردد. چرا که با بررسی‌های انجام گرفته شده، دریافتیم این گزارش افزون بر ناسازگاری با دیگر منابع، نمی‌تواند گزارشی واحد از سوی حدیفه باشد، بلکه بخشی از آن تجمیع از چند گزارش است که کاتب/کاتبان آن را در قالب یک داستان جامع درباره نقش منافقین در صدر اسلام درآورده‌اند. از این رو، نیاز است نخست به گزارش‌های تجمیعی و سپس به تعارض این گزارش بپردازیم.

۱. گزارش‌های تجمیعی

با توجه به اشتراک الفاظ و مضمون بخشی از گزارش حدیفه با دیگر گزارش‌های موجود، به تجمیعی بودن این گزارش پی برده می‌شود و درمی‌یابیم کاتب گاهی از یک گزارش بهره برده و گاهی نیز چند گزارش را تلفیق نموده تا هم گزارش بدیع و بی سابقه‌ای پیرامون منافقین به وجود آورد و هم یک جذابیتی به داستان بیفزاید. گفتنی است بعضی فزونی و کاستی‌ها و حتی تصحیف، تغییر و جابه‌جایی الفاظ در مقایسه‌های تطبیقی پیش رو، شاید بخاطر اختلاف نسخه نزد کاتب و نسخه اصلی در دسترس باشد اما هسته اصلی همه یکی است و نمونه این اختلاف نسخ در کتاب‌های کهن بسیار مشهود است. از این رو، صرف وجود ملحقات در گزارش حدیفه دلیلی بر ساختگی بودن آن نیست.

نمونه ۱) شباهت با متن الفارات

در گزارش حدیفه حضرت علی(ع) سعی می‌کند با بیان اندرزها و پندهایی که به حدیفه می‌دهد، روش برخورد با مردم را بدو گوشزد نماید. اما با فحوصی که انجام گرفت این متن برای محمد بن ابی بکر نوشته شده و کاتب بخاطر هماهنگی عبارات مجبور به تغییر ضمائر در متن می‌شود. در جدول‌های زیر سعی شده شباهت‌ها به صورت برجسته و پررنگ نشان داده شود.

الغارات	ارشاد القلوب و نزاهه الكرام
<p>كُنْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ حَيْثُ قَدِمَ مِصْرَ فَلَمَّا أَتَاهَا قَرَأَ عَلَيْهِمْ عَهْدَهُ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا عَهَدَ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ وُلَّاهُ مِصْرَ أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَخَوْفِ اللَّهِ فِي الْمَغِيبِ وَ الْمَشْهَدِ وَاللَّيْنِ لِلْمُسْلِمِ وَالْبِغْلَظَةِ عَلَى الْفَاجِرِ وَ بِالْعَدْلِ عَلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْإِنصَافِ لِلْمَظْلُومِ وَ بِالشَّدَّةِ عَلَى الظَّالِمِ وَالْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ وَ بِالإِحْسَانِ مَا اسْتَطَاعَ وَاللَّهُ يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَدْعُو مَنْ قَبْلَهُ إِلَى الطَّاعَةِ وَالْجَمَاعَةِ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مِنَ الْعَاقِبَةِ وَعَظِيمِ الثُّبُوتِ مَا لَا يَقْدِرُونَ قَدْرَهُ وَلَا يَعْرِفُونَ كُنْهَهُ وَأَمْرَهُ أَنْ يَجِبِيَ خِرَاجَ الأَرْضِ عَلَى مَا كَانَتْ تُجْبَى عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَلَا يَنْتَقِصَ وَلَا يَبْتَدِعَ ثُمَّ يَقْسِمُهُ بَيْنَ أَهْلِهِ كَمَا كَانُوا يَقْسِمُونَهُ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَأَمْرَهُ أَنْ يَلِينَ لَهُمْ جَنَاحَهُ وَأَنْ يَسَاوَى بَيْنَهُمْ فِي مَجْلِسِهِ وَوَجْهِهِ وَلِيَكُنِ القَرِيبُ وَالبَعِيدُ عِنْدَهُ فِي الحَقِّ سَوَاءً وَأَمْرَهُ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالحَقِّ وَأَنْ يَقُومَ بِالقِسْطِ وَلَا يَتَّبِعَ الهَوَى وَلَا يَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ اتَّقَاهُ (تقوى، ۱۴۱۰: ۱/۱۴۱)</p>	<p>فَأَقَامَ حُدَيْفَةَ عَلَيْهَا وَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَى حُدَيْفَةَ بْنِ الِيمَانِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ مَا كُنْتُ تَلِيهِ لِمَنْ كَانَ قَبْلِي مِنْ حَرْفِ المَدَائِنِ وَقَدْ جَعَلْتُ إِلَيْكَ إِعْمَالَ الخِرَاجِ وَالرُّسْتَاقِ وَجِبَايَةَ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَاجْمَعْ إِلَيْكَ ثِقَاتِكَ وَمَنْ أَحْبَبْتَ مِمَّنْ تَرْضَى دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ وَاسْتَعْنِ بِهِمْ عَلَى أَعْمَالِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ أَعَزُّ لَكَ وَوَلِيِّكَ وَأَكْبَتُ لِعَدْوِكَ وَإِنِّي أَمْرُكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَأُحَذِّرُكَ عِقَابَهُ فِي الْمَغِيبِ وَالْمَشْهَدِ وَأَتَقَدَّمُ إِلَيْكَ بِالإِحْسَانِ إِلَى الْمُحْسِنِ وَالشَّدَّةِ عَلَى الْمُعَادِي وَ أَمْرُكَ بِالرِّفْقِ فِي أُمُورِكَ وَ اللِّينِ وَ العَدْلِ عَلَى رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ مَسْئُولٌ عَنْ ذَلِكَ وَ إِنصَافِ الْمَظْلُومِ وَ العَفْوِ عَنِ النَّاسِ وَ حُسْنِ السِّيَرَةِ مَا اسْتَطَعْتَ فَاللَّهُ يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ أَمْرُكَ أَنْ تَجِبِيَ خِرَاجَ الأَرْضِينَ عَلَى الحَقِّ وَ النِّصْفَةِ وَ لَا تَتَجَاوَزَ مَا قَدِمْتُ بِهِ إِلَيْكَ وَ لَا تَدْعَ مِنْهُ شَيْئاً وَ لَا تَبْتَدِعَ فِيهِ أَمْراً ثُمَّ اقسِمْهُ بَيْنَ أَهْلِهِ بِالسُّوِيَةِ وَ العَدْلِ وَ اخْفِضْ لِرَعِيَّتِكَ جَنَاحَكَ وَ وَاسِ بَيْنَهُمْ فِي مَجْلِسِكَ وَ لِيَكُنِ القَرِيبُ وَ البَعِيدُ عِنْدَكَ فِي الحَقِّ سَوَاءً وَ اخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالحَقِّ وَ أقم فِيهِم بِالقِسْطِ وَ لَا تَتَّبِعِ الهَوَى وَ لَا تَخَفْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا (ديلمى، ۱۴۱۲: ۲/۳۲۱؛ رازى، بى تا:</p>

نمونه ۲) شباهت با متن دیگر الغارات

در گزارش الغارات امیرالمؤمنین به قیس بن سعد دستور می‌دهد نامه‌ای که از طرف او به مصر آورده را برای مردم قرائت نماید و به عنوان والی مصر به مردم معرفی گردد که در پایان با سخنان قیس گزارش تمام می‌شود. اما در گزارش طولانی، همه خطاب و سخنان مربوط به حدیفه است و قرابت زیادی با متن الغارات دارد.

گزارش الغارات	ارشاد القلوب و نزهه الکرام
<p>فَأَمَرَ بِكِتَابٍ مَعَهُ فَقَرَأَ عَلَى النَّاسِ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ إِلَيْكُمْ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ يُحْسِنُ صُنْعَهُ وَتَقْدِيرَهُ وَتَدْبِيرَهُ اخْتَارَ الْإِسْلَامَ دِينًا لِنَفْسِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَبَعَثَ بِهِ الرُّسُلَ إِلَى عِبَادِهِ وَخَصَّ مِنْ اتَّجَبَ مِنْ خَلْقِهِ فَكَانَ مِمَّا أَكْرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّةَ وَخَصَّهُمْ بِهِ مِنَ الْفَضِيلَةِ أَنْ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَ إِلَيْهِمْ فَعَلَّمَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ تَقْضَى لَهُدَاهِ الْأُمَّةَ وَ أَدَّبَهُمْ لِكَيْ يَهْتَدُوا وَ جَمَعَهُمْ لِنَلَا يَتَفَرَّقُوا وَ وَقَّهَهُمْ لِنَلَا يَجُورُوا فَلَمَّا قَضَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَضَى إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ حَمِيدًا مَحْمُودًا ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهِمَا وَ سَبَّرْتَهُمَا قَامَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ تَوَفَّاهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ وَلَّوْا بَعْدَهُمَا الثَّلَاثَ فَأَخَذَتْ أَحْدَاثًا وَ وَجَدَتِ الْأُمَّةَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ</p>	<p>أَمَرَ بِالْكِتَابِ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَ الْإِسْلَامَ دِينًا لِنَفْسِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلَهُ حَكَمًا لِيُصْنِعَهُ وَ حُسْنًا تَدْبِيرِهِ وَ نَظَرًا مِنْهُ لِعِبَادِهِ وَ اخْتَصَّ بِهِ مَنْ أَحَبَّ مِنْ خَلْقِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مُحَمَّدًا صَ فَعَلَّمَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ إِكْرَامًا وَ تَقْضَى لَهُدَاهِ الْأُمَّةَ وَ أَدَّبَهُمْ لِكَيْ يَهْتَدُوا وَ جَمَعَهُمْ لِنَلَا يَتَفَرَّقُوا وَ وَقَّهَهُمْ لِنَلَا يَجُورُوا فَلَمَّا قَضَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَضَى إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ حَمِيدًا مَحْمُودًا ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهِمَا وَ سَبَّرْتَهُمَا قَامَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ تَوَفَّاهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ وَلَّوْا بَعْدَهُمَا الثَّلَاثَ فَأَخَذَتْ أَحْدَاثًا وَ وَجَدَتِ الْأُمَّةَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ</p>

کلام
امیرالمؤمنین

<p>عَلَيْهِ فِعَالًا فَاتَّقُوا عَلَيْهِ ثُمَّ تَقَمُّوا مِنْهُ فَغَيَّرُوا ثُمَّ جَاءُونِي كَتَاتِبِ الْخَيْلِ فَبَايَعُونِي فَأَنَا أَسْتَهْدِي اللَّهَ بِهَدَاهِ وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى التَّقْوَى أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص وَ الْقِيَامَ عَلَيْكُمْ بِحَقِّهِ وَ إِحْيَاءَ سُنَّتِهِ وَ التَّصْحِاحَ لَكُمْ بِالْمَغِيبِ وَ الْمَشْهَدِ وَ بِاللَّهِ نَسْتَعِينُ عَلَى ذَلِكَ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ وَ قَدْ تَوَلَّيْتُ أُمُورَكُمْ حُدَيْفَةَ بَنَ الْيَمَانِ وَ هُوَ مِمَّنْ أَرْضَى بِهَدَاهِ وَ أَرْجُو صَلَاحَهُ وَ قَدْ أَمَرْتُهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَى مُحْسِنِكُمْ وَ الشَّدَّةِ عَلَى مُرِيْبِكُمْ وَ الرَّفْقِ بِجَمِيلِكُمْ أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَ لَكُمْ حُسْنَ الْخَيْرِ وَ الْإِحْسَانَ وَ رَحْمَتَهُ الْوَاسِعَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتَهُ</p>	<p>ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أُمَّرَاءَ مِنْهُمْ صَالِحِينَ عَمِلًا بِالْكِتَابِ وَ أَحْسَنًا السَّيْرَةِ وَ لَمْ يَتَعَدَّيَا السُّنَّةَ ثُمَّ تَوَفَّاهُمَا اللَّهُ فَرَحِمَهُمَا اللَّهُ ثُمَّ وَلِيَ مِنْ بَعْدِهِمَا وَإِلْ أَحَدٌ أَحَدًا فَوَجَدَتِ الْأُمَّةُ عَلَيْهِ مَقَالًا فَقَالُوا ثُمَّ تَقَمُّوا عَلَيْهِ فَغَيَّرُوا ثُمَّ جَاءُونِي فَبَايَعُونِي فَأَسْتَهْدِي اللَّهَ الْهُدَى وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَى التَّقْوَى أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الْقِيَامَ بِحَقِّهِ وَ التَّصْحِاحَ لَكُمْ بِالْمَغِيبِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ۚ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ قَيْسَ بَنَ سَعْدِ الْأَنْصَارِيِّ أَمِيرًا فَوَازَرُوهُ وَ أَعِينُوهُ عَلَى الْحَقِّ وَ قَدْ أَمَرْتُهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَى مُحْسِنِكُمْ وَ الشَّدَّةِ عَلَى مُرِيْبِكُمْ وَ الرَّفْقِ بِعَوَامِكُمْ وَ خَوَاصِّكُمْ وَ هُوَ مِمَّنْ أَرْضَى هُدْيَهُ وَ أَرْجُو صَلَاحَهُ وَ نَصِيحَتَهُ نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَ لَكُمْ عَمَلًا زَاكِيًا وَ ثَوَابًا جَزِيلًا وَ رَحْمَةً وَاسِعَةً وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتَهُ</p>	
<p>قَالَ ثُمَّ إِنَّ حُدَيْفَةَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَا الْحَقَّ وَ أَمَاتَ الْبَاطِلَ وَ جَاءَ بِالْعَدْلِ وَ</p>	<p>... قَامَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ خَطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَمَاتَ الْبَاطِلَ وَ أَحْيَا الْحَقَّ وَ كَبَتِ الظَّالِمِينَ. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا</p>	<p>كلام قيس بن سعد</p>

<p>دَحَضَ الْجَوْرَ وَ رَكِبَتْ [كَبَتْ] الظَّالِمِينَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَ خَيْرٌ مَن تَعْلَمُهُ بَعْدَ نَبِينَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ وَ أَحَقُّهُمْ بِالْأَمْرِ وَ أَقْرَبُهُمْ إِلَى الصَّدَقِ وَ أَرْشَدُهُمْ إِلَى الْعَدْلِ وَ أَهْدَاهُمْ سَبِيلًا ... فَقُومُوا أَيُّهَا النَّاسُ فَبَايَعُوا عَلِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ لِلَّهِ فِي ذَلِكَ رِضَى وَ لَكُمْ مَقْتَعٌ وَ صَلَاحٌ وَ السَّلَامُ فَفَقَامَ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ فَبَايَعُوا (ديلمی، ۱۴۱۲: ۳۲۲/۲؛ رازی، بی تا: ۲۰۲)</p>	<p>بَايَعْنَا خَيْرَ مَنْ نَعْلَمُ بَعْدَ نَبِينَا ص فَقُومُوا فَبَايَعُوا عَلِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنْ نَحْنُ لَمْ نَعْمَلْ فِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ فَلَا بَيْعَةَ لَنَا عَلَيْكُمْ فَفَقَامَ النَّاسُ فَبَايَعُوا (ثقفی، ۱۴۱۰: ۱۲۷/۱)</p>
--	--

نمونه ۳) شباهت با متن قرب الإسناد و تفسیر عیاشی

در متن پیش رو، حدیفه به ماجرای روز غدیر و معرفی حضرت علی (ع) به عنوان پیشوای مسلمین و رهبری جامعه پرداخته که در قرب الاسناد و تفسیر عیاشی با همین الفاظ به امام صادق نسبت داده شده و گزارش حدیفه کمی از افزوده بیشتری برخوردار است. البته امکان دارد نسخه در دست کاتب فزونی بیشتری نسبت به دو منبع مذکور داشته باشد همان گونه که فزونی در نسخه تفسیر عیاشی بیش از نسخه قرب الإسناد است.

قرب الإسناد	ارشاد القلوب
<p>«لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْوَلَايَةِ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالذُّوْحَاتِ فِي غَدِيرِ حُجِّمْ فَقَمِيمَنَ، ثُمَّ نُودِيَ: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ رَبِّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ بِبَايَعُونَ عَلِيًّا، فَبَايَعَهُ لَا</p>	<p>أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ بِالرَّحِيلِ مِنْ وَفَيْهِ وَ سَارَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى نَزَلَ بِغَدِيرِ حُجِّمْ وَ صَلَّى بِالنَّاسِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا إِلَيْهِ وَ دَعَا عَلِيًّا ع وَ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدَ عَلِيٍّ الْيَسْرَى بِيَدِهِ الْيُمْنَى وَ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْوَلَاءِ لِعَلِيٍّ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ قَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَخْتَلِفُوا عَلَيْهِ بَعْدَهُ وَ خَبَرَهُمْ أَنَّ ذَلِكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ</p>

<p>يَجِيئُ أَحَدٌ إِلَّا بَايَعَهُ، لَا يَتَكَلَّمُ مِنْهُمْ أَحَدٌ. ثُمَّ جَاءَ زُفْرٌ وَ حَبِئْرٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا زُفْرُ، بَايِعْ عَلِيًّا بِالْوَلَايَةِ. فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ، أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؟. ثُمَّ جَاءَ حَبِئْرٌ فَقَالَ: بَايِعْ عَلِيًّا بِالْوَلَايَةِ. فَقَالَ: مِنَ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ. (حمیری، ۱۴۱۳: ۵۷؛ عباشی، ۱۳۸۰: ۳۲۹/۱)</p>	<p>أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَبَايَعُوهُ فَبَايَعَهُ النَّاسُ جَمِيعًا وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ قَدْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ تَقَدَّمَا إِلَى الْجُحْفَةِ فَبَعَثَ وَ رَدَّهُمَا ثُمَّ قَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ص مُتَّهَجِمًا يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ وَ يَا عُمَرَ بَايِعَا عَلِيًّا بِالْوَلَايَةِ مِنْ بَعْدِي فَقَالَا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَقَالَ وَ هَلْ يَكُونُ مِثْلُ هَذَا مِنْ غَيْرِ أَمْرِ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ نَعَمْ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَبَايَعَا ثُمَّ انصَرَفاً (ديلمی، ۱۴۱۲: ۳۳۱/۲)</p>
---	--

این شباهت بی تردید نمی‌تواند عادی باشد. زیرا در سده نخست هجری روایات و گزارش‌ها عمدتاً به صورت شفاهی انتقال پیدا کرده و ناگزیر متون به جز احادیث مشهور و متواتر نیز باید دستخوش تغییرات شوند. از این رو، شباهت متنی سده نخست با قرون پسین اصالت متون را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد یکی از دو متن وام‌گرفته از یکدیگر هستند که با توجه به مستندات، متن گزارش حدیفه نمی‌تواند اصیل باشد.

نمونه ۴) شباهت متن با تلفیقی از گزارش‌های المسترشده و اصول سته عشر

در گزارش حدیفه به نقل از بریده الأسلمی که یکی از صحابه جلیل‌القدر پیامبر است حدیفه سعی دارد حوادث و اتفاقاتی که توسط صحابه در نامیدن حضرت علی (ع) به «امیرالمؤمنین» رخ داده را تعریف نماید. این واقعه که قبل از غدیر واقع شده و حدیفه نیز در آن ماجرا حاضر نیست، به چند گزارش از غیر بریده شباهت دارد و به نظر می‌رسد کاتب این قسمت از گزارش را پروراندده است. زیرا طبق گزارش‌های اصیل، علاوه بر آنکه حدیفه حضور داشته و بی اطلاع

از ماجرا نبوده، مجموع افراد معترف به نامیدن امیرالمؤمنین در بعضی از این گزارش‌ها نه نفر نام برده شدند (جمعی از محققین، ۱۴۲۳: ۹۰؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۸) درحالیکه بنا بر گزارش حدیفه حضور گسترده‌ای از صحابه را خبر می‌دهد.

المسترشد	کتاب التهاب نیران الأحزان	ارشاد القلوب، نزهه الکرام
«هر دو گزارش قبل از واقعه غدیر»	<p>حَدَّثَنِي عِمْرَانُ، قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ أَخِي بُرَيْدَةُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَبَا بَكْرٍ سَلِّمْ عَلَيَّ عَلِيَّ (ع) يَا مَرْءَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ أَمْ مِنْ رَسُولِهِ؟! فَقَالَ (ص): مِنْ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ، فَقَالَ (ص) لَهُ سَلِّمْ عَلَيَّ عَلِيَّ يَا مَرْءَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عُمَرُ: أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ أَمْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ جَاءَ سَلْمَانُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): سَلِّمْ عَلَيَّ عَلِيَّ يَا مَرْءَ الْمُؤْمِنِينَ، فَسَلِّمْ، فَسَلِّمْ، ثُمَّ جَاءَ عَمَّارٌ، فَقَالَ لَهُ سَلِّمْ عَلَيَّ عَلِيَّ يَا مَرْءَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَلِّمْ ثُمَّ جَلَسَ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِوَجْهِهِ</p>	<p>قَالَ بُرَيْدَةُ كُنْتُ أَنَا وَ عَمَّارُ أَخِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي نَخِيلِ بَنِي النَّجَّارِ فَدَخَلَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَسَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ رَدَدْنَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيَّ اجْلِسْ هُنَا فَدَخَلَ رِجَالٌ فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِالسَّلَامِ عَلَيَّ عَلِيَّ يَا مَرْءَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَلَّمُوا وَ مَا كَادُوا. ثُمَّ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَسَلَّمَا فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ سَلِّمَا عَلَيَّ عَلِيَّ يَا مَرْءَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَا الْإِمْرَةُ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ دَخَلَ طَلْحَةُ وَ سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ فَسَلَّمَا فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ سَلِّمَا عَلَيَّ عَلِيَّ يَا مَرْءَ</p>

<p>الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَقَالَ نَعَمْ قَالَا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ثُمَّ دَخَلَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَسَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ... فَجَلَسْنَا قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ اسْمَعُوا وَعُوا إِنِّي أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُسَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَى بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ رَجُلًا سَأَلُونِي ذَلِكَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ مَا كَانَ لِمُحَمَّدٍ أَنْ يَأْتِيَ أَمْرًا مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ بَلْ يُوْحَى رَبِّهِ وَ أَمْرُهُ أ فَرَأَيْتُمْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَئِنْ أَبَيْتُمْ وَ نَقَضْتُمْ مَوْهَ لَتَكْفُرَنَّ وَ لَتَتَفَارِقَنَّ مَا بَعَثَنِي بِهِ رَبِّي فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ... (ديلمی، ۱۴۱۲: ۲/ ۳۲۵؛ رازی، بی تا: ۲/۲۰۵)</p>		<p>فَقَالَ: إِنِّي قَدْ أَخَذْتُ مِيثَاقَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ كَمَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُ قَالَ لَهُمْ: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ۚ سَأَلْتُمُونِي أَتُمْ، أَمْ مِنَ اللَّهِ أَمْ مِنْ رَسُولِهِ، فَقُلْتُ: مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ! أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ أَبْغَضْتُمْ مَوْهَ لَتَكْفُرَنَّ، أَمَا وَ اللَّهُ لَئِنْ أَبْغَضْتُمْ مَوْهَ لَتَكْفُرَنَّ مَرَّتَيْنِ (طبري آملی، ۱۴۱۵: ۵۸۴)</p>	
--	--	--	--

<p>قَالَ بُرَيْدَةُ فَلَمَّا خَرَجْنَا سَمِعْتُ بَعْضَ أَوْلِيكَ الَّذِينَ أُمِرُوا بِالسَّلَامِ عَلَى عَلِيٍّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قُرَيْشٍ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ وَقَدْ التَّقْتُ بِهِمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْجَفَاءِ [الْجَفَاءُ] الْبِطَاءِ عَنِ الْإِسْلَامِ مِنْ قُرَيْشٍ أَمَا رَأَيْتَ مَا صَنَعَ مُحَمَّدٌ بِأَبْنِ عَمِّهِ مِنْ عُلُوِّ الْمَنْزِلَةِ وَالْمَكَانَةِ وَ لَوْ يَسْتَطِيعُ وَاللَّهِ لَجَعَلَهُ نَبِيًّا فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ أَمْسِكْ وَلَا يَكْثِرَنَّ عَلَيْكَ هَذَا الْأَمْرُ فَإِنَّا لَوْ فَقَدْنَا مُحَمَّدًا لَكَانَ فِعْلُهُ هَذَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا</p>	<p>حدثنی بریده قال: والله ما قمنا من مکاننا نرید مضار بنا حتی سمعنا رجلاً یقول لصاحبه: ما رأیت الیوم ما فعل محمد بابن عمه؟ لو قدر أن یصیر نبیاً لفعّل؟ قال صاحبه: اسکت إن فقدنا محمد لم نر من هذا شیئاً</p>	<p>گزارش اصول سته عشر</p> <p>عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا أَنْ نَصَّبَ رَسُولُ اللَّهِ ... قَالَ أَبُو فُلَانٍ، وَفُلَانٌ كَلِمَةٌ خَفِيَّةٌ: مَا يَأْلُوا مَا رَفَعَ حَسْبِيسَةَ ابْنِ عَمِّهِ، لَوْ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجْعَلَهُ نَبِيًّا لَفَعَلَ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَئِنْ هَلَكَ لَنَزِيلَنَّهُ عَمَّا يَرِيدُ، قَالَ: فَسَمِعَهَا شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مَقَالَتَكُمَا، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَا بُلْغَنَ رَسُولُ اللَّهِ مَا فُلْتُمَا، فَنَاشَدَاهُ اللَّهُ أَنْ لَا يَفْعَلَ، فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَبْلُغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا قَالَا، فَقَالَا لَهُ: اجْهَدْ جُهْدَكَ. (جمعی از محققین، ۱۴۲۳: ۱۱۸)</p>	<p>کلام امام باقر</p> <p>«گزارش اصول سته عشر مربوط به روز غدیر و گزارش حذیفه قبل واقعه غدیر»</p>
		<p>اصول سته عشر</p>	
<p>متن ارشاد القلوب: قَالَ حُدَيْفَةُ ثُمَّ خَرَجَ بُرَيْدَةُ إِلَى بَعْضِ طُرُقِ الشَّامِ وَ رَجَعَ وَ قَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ وَ بَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ فَأَقْبَلَ بُرَيْدَةُ وَ</p>	<p>قال حذیفه: ثم إن بریده خرج إلى الشام تاجراً في حياه النبي فرجع بعد ما قبض النبي فدخل بریده</p>	<p>ذريح عن ابي عبدالله ... فامر ابو بكر على الناس و بریده غایب بالشام فلما قدم بریده اتى ابا بكر و هو في مجلسه فقال يا ابا بكر هل نسيت تسليمنا على علي</p>	<p>«هر دو گزارش بعد از واقعه غدیر»</p>

<p>دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ وَ عَمْرٌ دُونَهُ يَمْرُقَاةً فَنَادَاهُمَا مِنْ نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ يَا أَبَا بَكْرٍ وَ يَا عَمْرُ فَقَالَ [فَقَالَا] مَا لَكَ يَا بُرَيْدَةَ أ جِئْتِ فَقَالَ لَهُمَا وَ اللَّهُ مَا جِئْتِ وَ لَكِنْ أَيْنَ سَلَامُكُمْمَا بِالْأَمْسِ عَلَيَّ عَلَى يَامُرَةَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ يَا بُرَيْدَةُ الْأَمْرُ يَحْدُثُ بَعْدَهُ الْأَمْرُ فَإِنَّكَ غَيْبَتْ وَ شَهِدْنَا الشَّاهِدُ يَرَى مَا لَا يَرَى الْغَائِبَ فَقَالَ لَهُمَا رَأَيْتُمَا مَا لَمْ يَرَهُ اللَّهُ وَ لَا رَسُولُهُ. (ديلمی، ۱۴۱۲: ۲ / ۳۲۶؛ رازی، بی تا: ۲۰۷/۲)</p>	<p>المسجد فرأى الأول على المنبر و الثانى دونه بمرقاه فدنا منهما و قال يا أول أين سلامكما على على يا مره المؤمنين؟ قال يا بريده أجننت؟ قال: والله ما بي جنون ولكن أين سلامكما على على يا مره المؤمنين يوم الغدير؟ قال يا بريده الأمر يحدث بعده امر و أنت غيبت و شهدنا الشاهد يرى ما لا يراه الغائب. قال والله ما لم ير الله و رسوله. (التهاب نيران الأحزان، ۱۴۲۸: ۳۶)</p>	<p>بامرة المؤمنین نسمیه بها واجبا من الله ورسوله قال يا بريدة انك غيبت و شهدنا و ان الله يحدث الامر بعد الامر و لم يكن الله ليجمع لاهل هذا البيت النبوة و الملك (جمعی از محققین، ۱۴۲۳: ۹۰)</p>
--	--	--

با بررسی تطبیقی، پرواضح است قالب گزارش حدیفه ساختگی است و متن آن اصالتی ندارد و برگرفته از دیگر منابع است. بخشی دیگر نیز به نظر باید اقتباس و برگرفته از بعضی گزارش‌ها و وقایع مختلف صدر اسلام باشد تا همه گزارش‌های مهم تاریخی به نوعی مورد توجه قرار گرفته باشد.^۹

۲. ناسازگاری با دیگر گزارش‌ها

چنانکه ذکر شد، یکی دیگر از مشکلات گزارش حدیفه ناسازگاری با دیگر گزارش‌ها معتبر تاریخی و حدیثی است که در این قسمت به این موضوع می‌پردازیم.

الف) زمان قتل نافرجام پیامبر

در منابع کهن، گزارشی‌هایی دال بر برنامه‌ریزی منافقان برای قتل پیامبر (ص) که نافرجام ماند، سخن رفته است. این واقعه بنا بر گزارش طولانی حدیفه، در سال دهم هجری و پس از واقعه غدیر، در گردنه‌ای به نام هرشی که ما بین ابواء و جحفه قرار گرفته (ابن حزم، بی تا: ۱۷۹/۵) رخ می‌دهد. هدف از آن، ناکام گذاشتن پیامبر در اعلام جانشینی علی بن ابی طالب (ع) در مدینه بوده است. گفته شده این رویداد در پاسی از شب واقع شد و عمار و حدیفه نیز پیامبر را همراهی می‌کردند. منافقین سعی کرده در یک عملیات تهاجمی که تعداد آنان چهارده نفر

۹. مانند ناراحتی پیامبر از عائشه و حفصه از افشای سری که پیرامون ولایت امیرالمؤمنین در میان گذاشت با روایات ذیل آیات تحریم که پیرامون افشای سر در باره ماریه قبطیه یا غسل نازل شد (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۳۶/۲؛ سوره تحریم آیه ۱-۱۲). همچنین آوردن روایات مشهور مخالفین به عنوان یک دسیسه از پیش برنامه‌ریزی شده نیز در خور توجه است. به ویژه که بعضی از این روایات هدف از بیان آن با آنچه که در گزارش حدیفه آمده متفاوت است. مثلاً هدف از گفتار انا معاشر الانبیاء لا نورث از سوی جریان سقیفه، محروم کردن اهل بیت از مال پیامبر است در حالیکه در گزارش حدیفه منظور عدم میراثی بودن خلافت عنوان شده است (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۳۴/۲-۳۳۵؛ رازی، بی تا: ۲۱۲/۱-۲۱۴). یا ماجرای پیرامون لشکر اسامه و نماز خواندن ابوبکر که از مشهورات تاریخی اسلام است. جالب آنکه شکل داستان شباهت زیادی به گزارش الیقین سید به طاووس پیرامون دحیه کلبی و جوان ماجراجو دارد (ابن طاووس، ۱۴۱۳: ۳۸۴).

شمرده‌اند، پیامبر را به صورت غافلگیرانه از گردنه به زیر بیافکنند که با اقدام به موقع عمار و حذیفه این ترور ناموفق ماند. در ادامه گفته شده پیامبر نام همه آنان را به حذیفه و عمار اعلام کرد. در همین جریان بود که از پیامبر درخواست شد تا آنان را به قتل برساند که با جمله معروف پیامبر روبه‌رو شدند که فرمود «من خوش ندارم مردم بگویند، او مردمی از قوم و اصحاب خود را به دین خود فرا خواند و پس از اینکه مسلمان شدند، و به او کمک کردند، آنها را به قتل رسانده‌است» (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۳۱/۲؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۳۴۵/۸).

این بازه زمانی منحصر به گزارش حذیفه نیست بلکه در راستای آن گزارشی از کتاب سلیم بن قیس (سلیم، ۱۴۰۵: ۷۳۰/۲)، تفسیر قمی (قمی، ۱۴۰۴: ۱۷۴/۱، ۳۰۱) و غیره^{۱۰} نشان می‌دهد حادثه ترور چندان در این بازه زمانی بعید نبوده و برپایه استواری تکیه دارد. ولی در مقابل، گزارش‌های متعددی در منابع فریقین ذکر شده که این حادثه را در سال نهم هجری در قضیه تبوک دانسته و شهرت فراوانی نزد مورخین پیدا کرده‌است (بیهقی، ۱۴۰۸: ۲۵۶/۵؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۲۱۰/۳۹؛ بزار، ۱۹۸۸: ۲۲۷/۷؛ ابن کثیر، ۱۴۲۴: ۱۸۳/۷؛ امام حسن عسکری، ۱۴۰۹: ۳۸۷). البته امکان آنکه منافقین در دو بازه زمانی مختلف قصد ترور پیامبر را دارا بودند وجود دارد. اما با این وجود، هسته بعضی از گزارش‌های تبوک (همراهی حذیفه و عمار، نامیدن اسماء منافقین و گفتار معروف پیامبر) با خبر طولانی حذیفه کم و بیش مشترک است و اختلاف چندان با یکدیگر ندارند. بی تردید وجود حلقه‌های مشترک در دو بازه زمانی تاریخی که عینا اتفاق افتد، قبول آن امکان‌پذیر نیست و ناگزیر باید یکی را درست دانست که با توجه به مشترک بودن حلقه‌های دو گزارش (تبوک و حجه الوداع)، قبول هر دو ماجرا بعید به نظر می‌رسد. از طرفی عمده اسناد و منابع ماجرای تبوک از قوت بیشتری برخوردارند و مورخین هم تنها به همین گزارش‌ها توجه کرده و تأثیر پذیرفته‌اند، به طوری که

۱۰. در کتاب هدایة الکبری، گزارشی نقل شده که گویا این اتفاق در بازگشت حجه الوداع رخ داده‌است. زیرا در این ماجرا امیرالمؤمنین حضور داشته درحالی‌که در غزوه تبوک او پیامبر را همراهی نکرده بوده‌است (خصیبی، ۱۴۱۹: ۷۷). همچنین در در المسترشد آمده که حذیفه بین حاجیان باخبر از دسیسه منافقین می‌شود (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۵۹۱).

نویسنده نزهة الكرام در خبر طولانی حدیفه، فراز مرتبط با ترور پیامبر را حذف کرد و بدون آنکه ارتباطی به ماجرای تبوک داشته باشد گفته است «بدان که این قصه دراز است (و آن را) ترک کردیم از بهر آنکه حکایت غزای تبوک از پیش یاد کردیم» (رازی، بی تا: ۲۱۱/۱) که نشان می‌دهد نزد وی کفه ترازوی ارتباط این واقعه به تبوک سنگینی می‌کند. اما با این وجود وجهی که سبب رویگردانی از گزارش‌های مقابل یعنی ترور پیامبر در بازگشت از حجة الوداع کند وجود ندارد و دارای اعتبار قابل توجه‌ای هستند. به خصوص که احتمال خلط و سهو بین دو ماجرا و حتی دگرگونی وقایع به صورت عمدی از طرف راویان وجود دارد تا داستان حجة الوداع را به حاشیه بکشانند. به هر طریق نیاز است این بحث در قالب یک مقاله مجزایی به بحث و گفتگو گذاشته شود.

ب) مکان نگارش پیمان‌نامه: مکه یا مدینه؟

در روایت بلند حدیفه آمده بعضی از منافقین پیمان‌نامه‌ای نوشتند که یکی از مهم‌ترین مفاد آن جلوگیری از جانشینی علی بن ابی‌طالب (ع) پس از پیامبر (ص) است. با توجه به گزارش طولانی حدیفه، این اتفاق پس از بازگشت پیامبر از حجة الوداع در مدینه و در خانه ابوبکر انجام گرفت و بزرگانی نیز در آنجا حضور داشته‌اند. پس از آنکه صحیفه توسط سعید بن عاص نوشته شد، آن را بدست ابی‌عبیده جراح سپردند تا به مکه برده و در خانه کعبه دفن نماید (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۳۴/۲). این در حالی است که غالب نقل‌ها مکان نگارش پیمان‌نامه را در مکه دانسته‌اند (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۸۹/۲، ۷۲۵، ۸۲۰؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱۷۳/۱، ۳۵۶/۲؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۵۴۵/۴، ۱۷۹/۸).^{۱۱} یکی از این گزارش‌ها، روایت مرحوم صدوق از امام

۱۱. برداشت از بعضی گزارش‌ها به نظر می‌آید این توافق در زمانی که پیامبر ابوبکر را مامور ابلاغ آیاتی از سوره برات برای اهل مکه کرد و در نیمه راه عزل نمود انجام گرفت. رک. (جمعی از محققین، ۱۴۲۳: ۱۴۳). اما این برداشت درست نیست. زیرا بنا به گزارش‌های دیگر ابوبکر و عمر از نیمه راه به مدینه بازگشتند و قصد پیامبر از برکناری آنان را جویا شدند (ابن حنبل، ۱۴۰۳: ۷۰۳/۲).

صادق (ع) است که فرمود:

عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَعْنَى قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص لَمَّا نَظَرَ إِلَى الثَّانِي وَ هُوَ مُسَجَّى بِثَوْبِهِ مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِصَحِيفَةٍ مِنْ هَذَا الْمُسَجَّى فَقَالَ عَنِّي بِهَا الصَّحِيفَةُ الَّتِي كُتِبَتْ فِي الْكُعْبَةِ (صدوق، ۱۴۰۳: ۴۱۲؛ هلالی، ۱۴۰۵: ۶۵۰/۲).

ناگفته نماند، ابو القاسم کوفی در الإستغاثه مشابه گزارش حدیفه را به نقل از روایتی از جانب اهل بیت حکایت می کند اما در نقل او این ماجرا در مکه رخ داده و نوشتن صحیفه نیز به دست عمر انجام گرفته است (ابو القاسم کوفی، ۱۳۷۳: ۲۱۲).

افزون بر این، نقد دیگر آنکه سالم مولی ابی حدیفه که بنا بر غالب گزارش ها از ارکان مهم پیمان نامه و نفاق در کعبه بود و بر مبنای گزارشی منافقین را در روز غدیر همیاری می کرد (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۶۶/۴؛ قمی، ۱۴۰۴: ۳۰۱/۱)،^{۱۲} گویا در خیر حدیفه اطلاعی از جریان نفاق نداشته و زمانی خبر دار می شود که غدیر و اتفاقات گردنه هرشی به انجام رسیده است (دیلمی، ۱۴۱۲: ۳۳۲/۲). بدون شک نبود سالم در حلقه نفاق، چالش جدیدی برای گزارش حدیفه به همراه می آورد مگر بدین سان توجیه شود که سالم با وجود لبریز شدن حقد و کینه او نسبت به امیرالمؤمنین، از براندازی و جریان عقبه خیر نداشت و هنگامی مطلع می شود که منافقین بعضی از اقدامات هنجار شکنانه خود را به انجام رسانیدند. در کنار این، این نکته را نیز باید در نظر داشت که جز تک گزارش تفسیر قمی (قمی، ۱۴۰۴: ۱۷۳/۱)، دلیل روشنی که پیمان نامه در کعبه را به قبل از عقبه هرشی سوق دهد وجود ندارد و صرفاً به مکان آن اشاره گردیده است. به هر روی، حتی وجه مذکور را بپذیریم صرفاً متن گزارش با وجود قالب ساختگی، مضامین منفرد و همه مشکلات عدیده ای که بر آن وارد است از جعلی بودن خارج می شود. وگرنه در بی اعتمادی به این متن منحصر بر جامانده تردیدی وارد نیست.

۱۲. حتی بنا بر گزارشی در ترور پیامبر در تبوک شرکت داشت (صدوق، ۱۳۶۳: ۴۹۹/۲).

نتیجه

بنابر بررسی و اعتبارسنجی صورت گرفته، گزارش حدیفه ساختگی است. روشن شد که منابع این روایت همه متأخرند؛ نزهة الکرام و بستان العوام، إرشاد القلوب دیلمی، التهاب نیران الاحزان و الیقین سید بن طاووس است که به قرن هفتم برمی گردند. همچنین از نظر سندی، طریق ارشاد القلوب به صورت مرسل ذکر شده؛ و راویان التهاب نیران الاحزان و نزهة الکرام، افزون بر برهم ریختگی اسناد، مجهول هستند. در روایت الیقین سید بن طاووس نیز بعضی از راویان ضعیف و حتی کذاب خوانده شده اند. از نظر محتوایی نیز اگرچه گزارش حدیفه در برخی از جاها با دیگر گزارش ها همخوانی دارد، اما قالب آن ساختگی است. در واقع کاتب برای آنکه شکل داستانی و جذاب به گزارش دهد در بخشی هایی گزارش را پروراندده است. به طور کلی درباره این روایت دو گمانه می توان زد: گزارش برگرفته از متون دیگر برجامانده و ناموجود است و کاتب دست به سندسازی زده یا آنکه بخشی از آن دارای اصالت بوده و توسط افرادی فربه و پروراندده شده که در هر دو فرض صورت، متن برجامانده قابل اعتماد نیست.

کتاب نامه

قرآن.

التهاب نیران الاحزان ومثیر الاکتتاب والأشجان (۱۴۲۸). بیروت: موسسه البلاغ.
ابن ابی حاتم، أبو محمد عبد الرحمن بن محمد (۱۲۷۱). الجرح والتعديل. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

ابن حبان، محمد بن حبان (۱۴۳۱). الثقات. حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانية بحیدر آباد الدکن الهند.

ابن حجر عسقلانی، أحمد بن علی (۱۳۹۰). لسان المیزان. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

همو (۱۴۱۵). الإصابة فی تمییز الصحابة. بیروت: دار الکتب العلمیة.

همو (۱۴۰۶). تقریب التهذیب. دمشق: دار الرشید.

همو (۱۳۲۵). تهذیب التهذیب. بیروت: دار صادر.

ابن حزم اندلسی، أبو محمد علی بن أحمد (بی تا). المحلی بالآثار. بیروت: دار الفکر.

ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۲۱). مسند، بیروت: مؤسسة الرسالة.

- همو (١٤٠٣). فضائل الصحابة. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن طاووس، علي بن موسى (١٤١٣). اليقين باختصاص مولانا علي عليه السلام بأمره المؤمنين. قم: دار الكتاب.
- ابن عساکر، علي بن حسن (١٤١٥). تاريخ دمشق. بيروت: دار الفكر.
- ابن قتيبة دینوری، عبد الله بن مسلم (١٩٩٢). المعارف. قاهره: بی نا.
- ابن كثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر (١٤٢٤). البداية والنهاية، بی جا: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان.
- ابوالقاسم كوفي، علي بن احمد (١٣٧٣). الاستغاثة في بدع الثلاثة. تهران: مؤسسة الأعلمی.
- أبو يعلى، أحمد بن علي (١٤٠٤). مسند أبي يعلى. دمشق: دار المأمون للتراث.
- أفندی، عبد الله بن عيسى بیگ (١٤٣١). رياض العلماء و حياض الفضلاء. بيروت: مؤسسة التاريخ العربي.
- امام حسن عسكري (١٤٠٩). التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري. قم: مدرسة الإمام المهدي.
- أنصاري، محمد باقر (١٣٨١). بلدتريين داستان غدیر. قم: إعجاز.
- آقا بزرگ تهرانی. محمد محسن (١٤٠٣). الذريعة إلى تصانيف الشيعة. بيروت: دار الأضواء.
- بخاری، محمد بن اسماعيل (١٤٢٢). صحيح بخاری. بيروت: دار طوق النجاة.
- بزار، أبو بكر أحمد بن عمرو (١٩٨٨). مسند البزار. مدينة: مكتبة العلوم والحكم.
- بزار، محمد بن عبد الله (١٤١٧). الفوائد الشهير بالغيلانيات. عربستان: دار ابن الجوزي.
- بيهقي، أحمد بن الحسين (١٤٠٨). دلائل النبوة. بی جا: دار الكتب العلمية.
- ثقفی، ابراهيم بن محمد (١٤١٠). الغارات. قم: دار الكتاب الإسلامي.
- جمعی از محققين (١٤٢٣). الأصول الستة عشر. قم: مؤسسة دار الحديث الثقافية.
- حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا). أمل الآمل فی علماء جبل عامل. بغداد: مكتبة الأندلس.
- حمیری، عبد الله بن جعفر (١٤١٣). قرب الإسناد. قم: مؤسسة آل البيت.
- خداياری، علی نقی، پور اکبر، الیاس (١٣٩٠). تاريخ حديث شيعه در سده های هشتم تا یازدهم هجری، قم: مؤسسه علمی فرهنگي دار الحديث.
- خصیبي، حسين بن حمدان (١٤١٩). الهداية الكبرى. بيروت: البلاغ.
- خطیب بغدادی، احمد بن علي (١٤١٧). تاريخ بغداد. بيروت: دار الكتب العلمية.
- خوئی، سيد أبوالقاسم (١٤١٠). معجم رجال الحديث. قم: مركز نشر آثار شيعه.
- ديلمی، حسن بن محمد (١٤١٢). إرشاد القلوب إلى الصواب. قم: الشريف الرضي.

- ذاکری، محمد تقی، و اکبری، عمیدرضا (۱۴۰۰). بررسی تضعیف ابوالفضل شیبانی در تحریف و جعل اسناد. پژوهشنامه علوم حدیث تطبیقی، ۸ (۱۴)، ۱۳۶-۱۶۷.
- ذهبی، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد (۱۳۸۲). میزان الاعتدال. بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر.
- رازی، جمال الدین محمد حسین (بی تا). نزهة الکرام و بستان العوام. تهران: کتابخانه مرکزی و ادبیات دانشگاه تهران.
- صدر، حسن (۱۴۲۹). تکملة أمل الأمل. بیروت: دار المؤرخ العربی.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۶۲). خصال. قم: جامعه مدرسین.
- همو (۱۴۰۳). معانی الأخبار. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- صفدی، خلیل بن ایبک (۱۴۰۱). الوافی بالوفیات. بیروت: دار النشر فرانز شتاینر.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد (۱۴۱۵). المعجم الأوسط. قاهره: دار الحرمین.
- طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم (۱۴۱۵). المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب. قم: کوشانپور.
- طلایی، حمیده، اسد بیگی، اردشیر (۱۳۹۹). «واکاوی انتساب جلد دوم ارشاد القلوب به حسن بن محمد دیلمی»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ۱۱ (۴۱)، ۹۵-۱۱۶.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). أمالی. قم: دار الثقافة.
- همو (۱۳۷۳). رجال طوسی. قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین بقم المقدسه.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). تفسیر العیاشی. تهران: المطبعة العلمية.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۳۷۱). نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قشیری، عبد الکریم بن هوازن (بی تا). الرسالة القشیریة. قاهره: دار المعارف.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴). تفسیر القمی. قم: دار الکتاب
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مدینی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). اللطائف من دقائق المعارف فی علوم الحفاظ الأعارف. بی جا: دار الکتب العلمیة.
- مزی، یوسف بن عبد الرحمن (۱۴۰۰). تهذیب الکرمال فی أسماء الرجال. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳). أمالی. قم: کنگره شیخ مفید.
- منتجب الدین، علی بن عبیدالله (۱۳۶۶). الفهرست. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی

٢٨ / تاريخ و تمدن اسلامي، سال نوزدهم، شماره چهل و پنج، زمستان ١٤٠٢

مرعشي نجفي.

هاللي، سليم بن قيس (١٤٠٥). كتاب سليم بن قيس الهاللي. قم: الهادي.